

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۲۷ مارچ ۲۰۲۱

ناتور رحمانی

خون و طلا

آدم های به اجبار فلاکت زده ، در بسا سرزمین های به اجبار عقب نگهداشت شده ، با تنبلی های پی در پی بدون کوچکترین درکی از زندگی و مفاهیم آن ، درگیر اسارت و استبداد های تحمیل شده با صبوری و ناآگاهی از ارزش های آزادی به دنیا می آیند ، آنها زندگی کسالت باری را می پذیرند که دیگران ، ستم پیشگان برایشان رقم زده اند !؟

در چنین هنگامه ای آنها بدون درک مشخص با همدیگر ازدواج میکنند ، زندگی مشترک را با داد و فریاد ، گریه و شکنجه ، تحقیر و شتمانت همدیگر پی میریزند ، و موجودات فلاکت زده و بدبخت تر از خود را به دنیا میاورند ، آنهم نه یکی ، نه دوتا ، بل چندین تا که جذام فقر ، بیسوادی ، مرض ، عقده های روانی و ابتذال تاروپود شانرا بخورد ، پوست و قلب شانرا بجود یا در نهایت از زیادت استحاله برای تحقق آرمان نامقدس ابلیس سیاست و مذهب سیاسی گوشت دم توپ گردد ، که جسد وامانده اش را در میدان جنگ های بيمورد ، نول کرگس پاره پاره نموده یا چشمان از حدقه برآمده اش را بخورد

این مُرده های متحرک با افکار مسموم شده ، مسوول همه بدبختی های خودشان تقدیر را میدانند ، و با دعای شکرانه و نذر و نیاز شمع به معبد خرافات روشن مینمایند ، به زیارت های دروغین ساخته دست دشمنان ، آن مقابری که با استفاده از افیون عقاید دگم شان بنا یافته است مانند (شادوشمشیره) ، (جابرانصار) و ... زیارت عساکر تازی ، قاتلان اجدادشان با خلوص وافر میروند تا روزگار شان از بد، بدتر نشود « درحالیکه بدترین اش همین است » آنها در اسارت مانده های برباد شده ، با همان جُبن خوپزیر از اقیانوس روزمرگی سربرون کشیده اند ، و با حوصله مندی که تنها آنهاراست ، پوست همدیگر خود را به بهانه های مختلف دباغی مینمایند ، استخوان های همدیگر را در آسیاب عناد می شکنند و گرد اش را به باد میدهند (آنهم به اساس طرح و برنامه

ریزی دشمن های آزادی و طبقاتی شان) و یکزمان آنها خسته از شکل تکرار حیات ، خسته از نگرانی ها ، برای فرار از یکنواختی دنیا و توسل به دنیای دیگر ، به بهشت آرام وعده داده شده (آنهم با فتوای روحانی کاذب) خود را یا جوانترین فرزندان خود را با واسکت بمب های انتحاری پیچیده بنام خدا و جهاد ناحق صدقه میدهند « که خدا خود ازین عمل منزجراست » وقتی درگوشه از دنیا ، در کشور در بلا مانده ای موهوم پرست ، انفجاری رخ میدهد ، آدم یا آدمهایی پاره پاره میشوند ، به خانه خانه گلیم ماتم هموار میگردد ، یا جلوه های از تمدن معدوم میشود ، یا ..آنگاه خدایان دنیا ، طراحان جنگ های عقیدتی و برتری خواهی « **روی خون و خرابه ها ، کاخ های از طلا میسازند !!؟** »

وقتی رسانه ها خبر انفجار ، تباهی و بربادی را پخش مینمایند ، فریب خورده های بدبخت ، وصلت فرزندهای شانرا با حوریان بهشتی ، و شهادت آنها را با یک پیاله چای تلخ تجلیل نموده ، بعد شکر گویان زیر شال مندرس کنار هم میخوانند و مشغول نسل گیری میشوند ، تا موجود بدبخت دیگری را تحویل عفریت جنگ نمایند

یک گروه دیگر ، همان هائی که (سرشان برای آزادی انسان و انسانیت درد میکند) بی محابا و درهر فرصتی تلاش کرده اند با بوق و کرنا ، قلم و قدم ، و یا با ریختاندن خون و نثار جان شان هموعان فروخته ، درد رسیده ، موهوم پرست ، ترسو و خرافات پسند شانرا ، بیچاره های را که بسته به تار های عنکبوت اندوه ، بدبختی ، فقر ، نادانی و ژولیدگی اند ، آنهایی که قرن ها میشود به زمین چسبیده اند ، آنهایی را که نان زحمت شانرا با گریه و زاری میخورند ، از آنهم نصف اش را به نوبت ملای مفتخور می دهند ، آنهایی را که برای آرامش نسبی روان شان دست هر پیر مزور را میبوسند ، و با فال بینی به هر توغی بند مُراد بسته میکنند، بیدار نمایند ، آنها سعی نموده اند هموعان در بلا مانده ای خود را ، از چنگال انواع ستم ، استثمار و استعمار رها سازند ، اینها ، این گروه در ازمنه های مختلف از تاریخ بشریت حماسه ها آفریده اند ، و برای تحقق این آرمان مقدس یعنی « آزادی » از جان خویش مایه گذاشته اند ... آنها با نورافکن های از آگاهی ، پویایی ، صداقت و کیاست هرازگاهی فریاد زده اند ، بگونه که پژواک صدای شان هر دم از رواق تاریخ مبارزات شنیده میشود ، فریاد زده اند که : « ای مردم ، ای توده های ستمکش ! شما حق دارید انسانواره زندگی نمایید ، زیرا شما انسانید ، نگذارید ستمگاران ، آزادی ، نان و آرامش شما را چپاول نمایند و کاخ های طلایی ستم خویش را روی خون و خرابه های حیات شما آباد نمایند ، آنها آن بیدادگران جز زرنگی شیادانه ، فریبکاری و زورگویی هیچ فوقیتی نسبت به شما ندارند ، بخود

آبید ، با یک عصیان ، با یک جنبش همه بند های نابخردی ، بردگی ، افیون و جادو را پاره نمایید ، خود را رها بسازید از تارهای عنکبوت عقاید موهوم ، جُبِن و خرافات ، آزادانه و مغرور زندگی نمایید ، بگونه ئی که انسان را «سزاوار است» .

مگر سوگمنده که در بلا مانده های بد روزگار ، با گپ ها و آهنگ های فریبنده جباران خودکامه ، و روحانیون خدانشناس ترفندباز وابسته به دربار و قدرت های استعماری ، سرشان گرم است و آگنده با خرافات و ترس تا آخرین نفس به محور خویش میچرخند ، آنها به عادت های شان سخت چسبیده اند ، آنها با ترس موهوم ، خیالات واهی ، یا باور به معجزه چرت می زنند که شاید گشایشی پدید آید؟!

(آیا امکان دارد روزی روزگاری ، این آدم های زندانی بتوانند زنجیر های انواع بردگی را پاره نموده با دست و پای آزاد و آرامش خیال پرنده وار تا اوج آبی بلند پرواز نمایند ؟ آیا میتوانند مالک خانه خود و صاحب تعیین سرنوشت خود گردند ؟

آیا خواهند توانست شیور جنگ را خاموش نمایند ، تا دیگر گیتی اقیانوسی از خون نگردد ، تا انسانها جدا از امتیازات رنگ و پوست ، زبان و نژاد ، کیش و مذهب در دهکده ای بنام دنیا ، برای همدیگر شعر دوستی ، صلح ، همرنگی و عشق را بخوانند؟)

بلی ، خیال است ، مگر محال نیست .